۵

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

بخش	عنوان	مقدار	عنوان	مقدار
نسخه شناسی	عنوان	رساله در مبادی تکوین اشیاء		
	درجه نفاست	عادی	نوع	خطی ☑ / چاپ سنگی ○
	شماره اموالی	۶۳۲	اندازه	۱۸×۲۳
	قطع	وزیری	تعداد اوراق	۵
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ☑ / ندارد ○
	نیاز به جعبه	دارد ○ / ندارد ☑	نوع آفت	شیمیایی ○ / زیستی ○ / فیزیکی ○
	نیاز به جلد سازی	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ☑ / ندارد ○	نیاز به دوخت عطف	دارد ☑ / ندارد ○
	نیاز به لکه گیری	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به گردگیری	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به آفت زدایی	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ / ندارد ☑

بررسی کنندگان: ۱. [illegible] ۲. دهقان پور ۳. [illegible]

ناظر: —

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی: ۸۹/۴/۲۷ تاریخ اقدام:

۶۳۲

مهر ۱۳۱۱ [illegible]

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب رساله در مبادی تکوین اشیاء —

~~مصنف~~ مؤلف غیر معلوم

خطی / چاپی نستعلیق و شکسته ۱۸ سطری

سال ~~طبع یا~~ تحریر — عدد اوراق ۵

جزء کتب حکمت خطی شماره ۶۹۲ خ

شماره عمومی ۶۳۲ شماره قبض

واقف میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۳ ر ۲۰ بر عرض ۱۸ سانتیمتر قفسه

۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

مبادی تکوین اشیا

ابتدای پیدایش اجسام — پس از اکتشافات علمیه بسیار حکمای عصر چنین یافته‌اند که تمام پیدایش
اجسام کیهانی از آتش پاره‌های آتش یعنی [illegible] که ممزوج ثابت چه یکی آنها هستی است و دیگری مایه
حیات و هوا از ترکیب این آتش جدا شد و فضا را نمو پیدا آمد از این است که هوا در تمام
منبسط گشته بالطبع تکثیف فضا نماید چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید
ثم انشأ سبحانه فتق الاجواء وشق الارجاء وسکائک الهواء زیرا که بذاته ذات طبیعت
هوا احداث فضا و مکان است و این خاصیت یعنی تکثیف فضا برای هوا پس از ترکیب نور و حیات
یعنی این و آتش به اثیر [illegible] در حالت لطافت آن هر دو از فضای کره‌ها به شعله مشهود شده
برابطه حرکت دوری [illegible] که بذاته حرکت مستقیم است باید دانست که مقصود ما از نار
بسیط و ارسطوی آتش صعودی نیست بلکه آتش اثیر است که یکی منبع نور وجود و دیگری منبع
دانش و حیات و رد انهاست چنانکه معلم ثانی این هر دو را در کتاب اثولوجیا شرح کرده
و اشراقیین نیز اجسام را هیئت عاشقه نامیده‌اند که از شدت نور جدا شده و اگر فی الجمله دقت
بکنیم این معنی را به بدن حسیه می‌توانیم [illegible] که سه بعد [illegible] اجسام آتش سیال است
یعنی نور و درخشش و همچنین که طور اعراض آنها مثال الوان و اشکال و روائح و طعوم بواسطه
نور می‌باشد مظهر حقایق آنها نیز همین نور است و بقای اجسام نیز بسبب قوه جاذبه و همین ترکیب است

[illegible]

که انهم از ذرات نوری باشد تأثیر و حرکت در اجسام که مصادق وجود حرکت است بواسطهٔ نور است و منتهای سیر و غایت
حرکات جوهریه جسمیه نیز بسوی نور است مانند آنکه مشاهده میکنیم حرکات طبیعی نامیه در نباتات منتهی میگردد بتولید
ادهان و شموع که بنور استحاله میشود چنانکه در سوره نور و سوره یس و حکایات موسی در جنبه بالقوه اشاره است
که نور را از شجره خضرا یا شجره مبارکه ظاهر کرد و در احادیث اهل بیت علیهم السلام همچنین در ادعیه این معنی
تذکرات نیز مذکور است که این تجلی از تجلیات آثاریه حق سبحانه نوری بود که بصورت آتش شده که
چنانکه حکیم فردوسی علیه الرحمه فرموده یکی آتشی برشده تابناک میان باد و آب از بر تیره خاک نخستین که
آتش ز جنبش دمید ز گرمیش پس خشکی آمد پدید وزان پس ز آرام سردی نمود ز سردی همان باز تری فزود
پدید آمد این گنبد تیزرو شگفتی نماینده نو بنو فلکها یک اندر دگر بسته شد بجنبید چون کار پیوسته شد
ستاره بسر بر شگفتی نمود بخاک اندران روشنائی فزود همی برشد آتش فرود آمد آب همی گشت گرد زمین
افتاب و از کلمه فروغ در زبان فارسی معلوم میشود که اعتقاد حکمای ایشان این بوده که جمیع اجسام
تنزلات و تجلیات نور است چه فروغ یا فروز دلالت بفر و فروغ دارد و فره و هر چیز که بمعنی جوهر است
از همین کلمه اشتقاق یافته

چنانچه بیانات سابق معلوم شد که ما این معنی را البته بیشتر از همه چیز اعتراف میکنیم که مبدأ آفرینش کیهان یعنی واسطه
نخستین خلق کیهان نور عشق است که متجلی در ماده و جوهر شده و کان عرشه علی الماء و بعبارة اخری [illegible] معنی
مشیت است که در مرتبه مشهودات تنزل نموده چه مشیت بمعنی خواهش است و خواهش مرادف است با عشق و در شیاهمه اثر
محبت و شوق شاهد للعلوم و بصورت شریف کنت کنزا مخفیا فاحببت [illegible] چنانکه علت لقاء صور [illegible] گفت
اجسام نیز همان جذبه نائره کشش و محبت است که در تکوین اجزاء اتمانست و اله همه اما منتشر و ریشه [illegible] در جسم
جنبه [illegible] کشش [illegible] متناقض [illegible] بهمان درجه قبض حیات [illegible] از انفصال قطع میشود هر که ابتدا آتش

[illegible]

[illegible] نیست بار و چنین است ما رفته در جای مستقر نیست پس باید بپذیریم که همه آفرینش [illegible] آتش و نور جوهر کاینات

در بیان عرش

[illegible] حکیم [illegible] بشرط [illegible] فوق الهیه که در باب [illegible] دیگر اراده [illegible] کیف
[illegible] است که محیط بر فضای [illegible] و کرات [illegible] روشن لطیف شعشعانی است که از کمال تعدد
غیر متناهی که بما دارد [illegible] خط شعاع بصری ما در عرصه [illegible] نظر آن نور را ادراک کنند و از عالم
[illegible] صاحب استعدادات [illegible] ممکن نیست زیرا که [illegible] چنانکه گفتیم از طبعیت [illegible]
و هر ابعد از ترکیب و تجلی نور در آب [illegible] از منبع اعلی [illegible] که از آن روشنایی
حقیقت در عالم اعراض ظاهر است کاهکشان [illegible] که منطقه ضوء آن [illegible] کرات [illegible] حکمای
[illegible] شعاع [illegible] که [illegible] در صورت [illegible] منطقه [illegible] عکس [illegible]
[illegible] که از [illegible] تا [illegible] مشهود و محسوس همگان است [illegible]
[illegible] منطقه [illegible] چشم [illegible] در علم شعاع و فن مناظر [illegible]
[illegible] صقع [illegible] فضای [illegible] بلکه بعد [illegible]
[illegible] اجسام سیارات و شموس و کرات [illegible] خارج است [illegible] شعاع [illegible]
در [illegible] ادراک [illegible] در دماغ [illegible] کرات نامیده
که از آن [illegible] ایشان کرات [illegible] لکه [illegible] کف
[illegible] و در فضای [illegible] فضای [illegible] مختلف [illegible]
از [illegible] مزاج حیات دارد [illegible] عرش [illegible] نور [illegible] خداوند

بعضی ممالکی که از حیطه تصرف اسلام بیرون رفته [illegible] از استقرارات

	سال هجری
مملکت اندلس (اسپانیا)	۸۹۸
شهرهای عثمانی تا کنار دروازه وینه پس از شکست اطریش رفته رفته عقب نشینی	۱۱۲۱
بلغاریه و سربیه (ارمنستان)	۱۱۳۱
قریم و تاتارستان	۱۱۸۱
ترکستان و هفده شهر ایران	۱۲۴۸
الجزائر	۱۲۴۷
هندوستان	۱۲۷۴
قره‌طاغ	۱۲۶۰
قفقازیه	۱۲۶۱
خیوه سمرقند ترکستان	۱۲۹۰
مصر و تونس	۱۲۹۹
مرو	۱۳۰۲
بلغارستان بسنی و هرزگوین	۱۳۲۶
مراکش	۱۳۲۹

[illegible]

ومادی سیارات باقیست آتش با آن سیال لطیف که از ذوات الاذناب رها شده در این فضای لایتناهی حاصل شد
و هرگاه از شدت سرعت سیر و لطافت در این فضا آثر نیز اثر دیده منقطع رفته رفته بواسطه برودتی که از کشش آن
هوا که پیوسته الفعاة باشد و التحادی در آن بهم رسید و متراکم میگردد بحدی که جسم صلبه نمایان گردد و تا
روی سطح آن الفعاة یافت از اثر حرارت آتش در آن برآمدگی برآمدگیهای صنوبری پدید گشته و هریک از آنها کوه
آتش فشان شده و اما غازات و شعلهها از آن کوهها بر سطح آن کره فرو میریزد و در این حال شمس از شموس است
پس سیارات از آن جدا شده نیز بقوه فرار از مرکز بعض از آن شموس برآمده گهها جدا شده
بر گرد او دوران می کنند و از سیارات قمرها منفرز و پاره جدا شده و در اسلام سیاره
بدون حیات و مواد به در دوری اینها بکون علما به در منتهای حال ارواح و لطایف و انوار بهمه اینها
عفو رجوع می کنند تا آن وحدت جمعی حقیقی و کمال کلی که نتیجه وجود است ظاهر گردد
حرارت و نور مطلق مادام که در بساطت و لطافت صرفه عفو باقیست غیر محسوس مخفی اند و شعاع که
مستلزم ظلمت و حیات است نه دارد همچنانکه به برودت که دفاع عکس اصلت سکنه مخلوط و مجاور شد
مرئی و محسوس میگردد و چنین در محل خود ثابت شد که حرارت و نور از اشیاء وجودیست و ظلمت و برودت از
عدمیات است از اینجا ظاهر میشود که ظهور مواد جسمانیه موقوفست بر اختلاط وجود و عدم و تولید اجسام صلبه
از اصطکاک حرارت با برودت حاصل میشود و هرچه حرارت شدیدتر جسم اصلب الفعاة میباشد
و این است معنی عالم یاقوت و نار که در احادیث وارد شده لاجرم بعد از آنکه آن عذوه نوریه
در فضای اثیریات هیولانی در سطح او یک پاره یاقوت سرخ پوشیده و جایها آتش فشانی
گردید از آن مواد پدید آمد و در نهایت کار ارواح و لطایف و انوار رحیمه در آن ظاهر شده
با عقاد بعض از آن ارواح به اصل خود عود میکنند و آن حرارت سیال لطیف خود را باز میکرد
و کما بدأنا اول خلق نعیده ثم الظهور مکانه لم یلمع و بنا بر تحقیق اصح قطع نظر از نسبه اقیانوس در

۱۵۸

[illegible]

حالت چنانکه بعد از این شرح داده خواهد شد لایتناهی بعضی از این ذرات آن قوه جاذبه
و در واقعه که سیارات را گرد شموس دوران میدهد و ذرات را از تماس یکدیگر مانعست تا بتقاضی
از دو عشق و کهربایی دو قطب وجود و حرارت که در همه هریک از این ذرات مکنون و مخزون است و تسلط اجزا آن حرارت
مجتمع میشود حیات مجموعه آن ذرات را اثیر میگویند یعنی آتش سیالی که از غایت لطافت مرئی و محسوس نیست
و لازال در این فضای لایتناهی متحرکست و از آن پس بواسطه اصطکاک و التقاء آن با برودتهایی شدید که در این فضا
بهم میرسد فی الجمله انعقاد و جمودی در آن جرم اثیری حاصل گشته اگرچه تمام سطح را یک پرده یاقوت سرخ پوشیده منفذ
چنانکه فرو میگفته از یاقوت سرخ است جرم کسوه نه از بلور ولی باز تمام آن کره سیال است
با بروز شعلههای دائره دارد با اشکال مختلفه لمعک میباشد و غازات آن که مایه ترکیب معدنیات با کشش آن
ترکیب یافته مرئی میگردد و شعلههای رنگارنگ از آن ظاهر است و در این حال از اذناب بی نهایت چراکه
از غایت سیالی هر ساعتی شکلی میگردد و هر دو را آن بقطعات ناقص است تا آنکه در روی سطح یاقوت تخت
دیگر منعقد شد که آن را سلیه خوانند و این طبقه جرم از این کره بسیار اکثر تقلید بهم رسانید و حرکت بواسطه
تجاذبهای مختلف دوران میکند و بشکل دوران زرکه اصفهای مسبوک در سبیکه ذهبیه و در این حال برآمدگیها
در آن پدید آمد که هریک بنای آتش فشانی مرکز آن و غازات از آن خارج گشته و مواد آن بر سطح آن کره
میریزد و در این حال شمس از شموس است پس بسبب برودت غازات و معدنیات بعد از خروج آن از مواد
مواد شمس باز به آن رجوع نموده متراکم شده و آنها را رحیم کرده لاجرم بسبب قوه فرار از مرکز از این
کره شمسیه پارچهای بزرگ و متوالی جسیم که هنوز نرسیده در آنها موجود است منفرز شده این قطعات و پارچهها
منفرز و بعض شمس شکل کره و بعض کره ذات الحلق میباشند و بر گرد آن شمس دوران میکنند و بسبب کرویت
شکل ابتدا در جزایرات ادوسیال بودن پارچه منفرز در حال جدا شدن آن دیده شد آن جسم حرارت

از مسافت هر یک کره

و پاره‌ای جهان نخستین که از شمس بعید و زمین و حوض خفیف تر باشند از آنچه
بعید آنها از شمس به مباعد بسیار بعید اتفاق نیافتند و آنچه پس از آنها جدا گشته رفته رفته ثقیل تر
و وزین تر خلق شد زیرا که پاره‌های اخیر همه مایه فلزات زمین داشته بنا بر این به شمس نزدیک تر
ماندند و از اینجا معلوم میگردد که عطارد و زهره به مراتب از زحل و مشتری وزین تر و رزین ترا
و بعضی را باید دانست که تجاذب به همین ترتیب ترافع بر حسب ... در آن کره بر محور یک کف
و برای ترافع ثقلت و جمودت الله اکبر چنانکه برای تجاذب حرارت و لطافت در کار باشد
لاجرم کرات در حالت اثیریت هیچ مداری نداشته بلکه حرکات آنها حرکات و الاد متحیر است
و در حالتیکه ذرات الاذناب جمع شدند مدارات آنها ناقص باشد و در حالت اینکه شموس
میگردند بر محور خود مداری پیدا میکنند که ثابت اند و در حالت سیارات صاحب دو مدارند یکی برگرد خود
و دیگری برگرد شمس و در حالت اقماریت صاحب سه مدارند یکی برگرد محور خود دیگری برگرد سیاره خود
و دیگری به تبعیت سیاره برگرد شمس و لیکن باید دانست که حرکت برگرد محور خود در شمس ذاتی است لواسطه
تجاذب و ترافع و مدد محیط و در سیارات و قمر عرضی است یعنی حرکت وضعیه آنها از حرکت
انتقالیه حاصل میشود زیرا که هیچ کره را حرکت انتقالی بدون حرکت وضعی ممکن نیست
مثال این کره را در ذره غوغی نیست که فی الجمله عقد و جمودت کسب کرده باشد سوزنی را محوران قرار داده
در ظرف آب به سرعت تمام چرخ میدهیم بطوریکه اجزای اطراف آن کره هم متابعت آن دوران
نمایند در این حال مشاهده میکنیم که دائماً از قطبین میکاهد و منطقه میافزاید و چنین حجم و اخر

در منطقه

در منطقه پیدا کند فوراً قطعه از آن جدا شده برگرد آن کره بزرگ بگردش میآید همچنین لوازم قطعه
مفروز از کره سریع بچرخد قطعه دیگر جدا شد باری قطعات مفروزه از شموس سیاره گردند و همه این
شموس و سیارات را باهم جاذبه و دافعه نیست که آنها را در محور خود ثابت داشته اگر اللی فضا لایتناهی
محیط و محیط برای عالم نورانی ... نمی‌شود قطعاً همه در یک نقطه جمع میشدند زیرا که جاذبه کرات
مرکزیه بر جاذبه محیطات غالب میباشد ولی در صورتیکه قوه دافعه نیز در کرات بهمین نسبت
موجود بود این سخن وارد نمی آید خصوصاً که ما اثبات کردیم اینکه دافعه لازمه برودت چنانکه جاذبه
لازمه حرارت میباشد ولی از آنکه سیارات همه فرزند شمسند و شمس سیاره‌ای ناچار است
از شمس دیگر و در اینجا میان حکمای متأخرین اختلاف میباشد بعضی گویند که باید از جنس همین شموس جاره
نخستین شمس دیگر از ستاره‌ها مثل زمین غازات کثیف باشد و صاحب این قول فاروق سکرا رات
و پاره دیگر از محققین حکمای عصر گویند شموس جاره ثانیه از جنس الکتریسیته لطیف میباشد و مطلق شموس
و مینمایند همین چرخ از جنس غازات و ثقیل بیکلیه بود و این قول ثانی با لسان شرع اقرب است
اوفق است که میگویند در روز قیامت شیاطین را بر صراط زیرا که مایه اصلیه شیاطین از غازات آتشبار
و تهب است

در اثبات جرم اثیر

چون از هوای محاور هر کره فراتر رویم رفته رفته هوا رو به تناقص مینهد زیرا که هوا نیز مانند سایر اجسام وزن دارد و موافق وزنی
که از برای یکعمود هوا تا سطح ارض معلوم کرده‌اند باید تا مقدار هشتاد هزار متر بالا تقریباً این فضا را
هوا اینچنین مشغول کرده باشد لاجرم وزن آن پس چنانکه بعضی گفته‌اند (لا خلأ و لا ملأ) بالاتر

فهمیده کشف نموده که بسیاری جسمی شبیه فلزات که ابداً هیچ وزن ندارد و فضا را مشغول نکند و از کواکب
در شعاع بصر بتوسط الفضای محیط و انوار اثر که بیند یعنی اثیر و آن از فرط لطافت غیر مرئی است و مبدأ
همه ذرات بسیطه اجسام است چه ما بعد از انتهای اعصار هوای (اتمسفر) چاره نداریم
جز اینکه بجز فرض بوزن که فضا را مشغول ساخته قائل شویم و آن فضا نیز از جنس فضای اثیر است
زیرا که این فضای مابعد از حائق جسم هوا انبساطی که فی حد ذاته طالب اشتداد و موجب انبساط است
و اما فضای اثیری همان است که متکلمین بعضه مرهوم و اشراقیین بعد مجرد تعبیر از آن کرده اند
و مشائین لاخلاء و لاملاء گفته اند و امیر المؤمنین علیه السلام سکانک الهوا فرجعه است
احوال پنجگانه اجرام چنین در علم حکمت معلوم شده که وزن و ثقل از برودت ناشی است و برودت
نیز چیزی جز عدم حرارت نیست و لون و شکل نیز از جمودت اجسام است و جمودت متعلق برودت
لاجرم هر چه حرارت در جسم بیشتر قوت دارد اعراض لون و شکل و ثقل در آن جسم کمتر ظاهر شود
و هر چه از حرارت بکاهد بالعکس این اعراض بیشتر غلبه میکنند و آخر درجه اثرات سیاهی است که
بالاتر سیاهی نیست رنگی و آن مرادف ظلمت است که حالات پنجگانه حالت نخستین حالت
اثیریت است که در آن حال جسم صاحب لون و شکل و وزن نمیگردد ادراک میشود و ادراکش مرئیها نه در کمیت
حالت دوم حالت حرارت الدخانات و بخارات است که مدار آن بر قطعات ناقص است و از علامت
خواص آن هر لحظه منقطع در میآید و هر وقت در این فضای لایتناهی با برودت تلاقی کند دیده میشود

و چنین است برودت میکند در الطف اشیا به محیط مانند شهب و نیازک که از فرط سیلان شکلهای مختلف
متشکل میشود و قطعات اجسام اثیریه یا بخارات الدخانات چنانکه بعضی از آنها مشکل گردد
بشکل زالقال و ... به استوانه نموده اند در حالت شمسیت و پس از آن که انعقاد و جمودت بهم رسید
دیگر قابل انتقال نیست بلکه با وجود آن مفروز میشود و اگر حقیقت که جمع الجمع باشد بعد از تکمیل ارضیت
به حرکت ... حالت سیم حالت شمسیت است که بواسطه انقلاب با برودتهای شدیده روی سطح
الطبقه و زیاد قوت صلبه منعقد شده حرارت آن که اجسام صلبه معدنیه را میسوزد اجزای متضیا
در آن میکند چه در هر احتراق هر قدر مایه احتراق صلب تر است شعاع و ضیا آن بیشتر و زوال
رنگش زودتر ظاهر شود و همه این کرات اجسام صلبه معدنی بواسطه انتهای حرارت با برودت ... بعضی
از برزخ آن جنس معدنیات اثرکی از زوج کبریت و زیبق دانسته اند و بهمین حرارت و برودت تثبیت
حالت چهارم حالت سیار است که در شمس پاره منطفی و حرارت آنها روی ... ناقص نهفته جمودت
غلبه میکند با این سبب وزن و ثقل و دیگر خواص اعراض در آنها غلبه دارد ولی در مرکز آنها آتش سیال
موجود است لذا این سبب گاهی کوههای آتش فشان در آنها پیدا میشود و اطراف آنها همیشه نور احاطه دارد
حالت پنجم حالت اقمار است که بکلی فیض حرارت و رطوبت از آنها منقطع است و صرف جمودت
و برودت نشسته در روشنی در سیما ... آنها ... زیرا که در مرکز آنها حرارت وجود ندارد لیمن از آن
که با ذات تاریکند احجاری که از کره قمر گاهی بروی زمین میافتد غلبه برودت آنها در حین
سقوط که بی است که تماس آنها ممکن نیست ... بسبب ... رنگ مکوینه اقمار در حالت نزع میباشند

و فیض ایشان کلی از اینها قطع شد و رطوبت هم که یکی از مواد حیاتیه است در اینها موجود نیست و دیگر رشته

در ادراک افاضه شمس شکسته این است معنی آیه مبارکه (لا الشمس ینبغی لها) و معنی اماره کالعرجون القدیم)